

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یک نکته ای راجع به این دو تا روایتی که مال صاحب الخان بود، عرض بکنم که دیگر بحثش را تمام بکنیم. چون دیروز گفتیم دو تا روایت با همدیگر فرق دارند سوالاتش. من جمله در آن روایتی که حضرت فرمودند که تدریجا قلیلا قلیلا صدق بده، مقدار مال معین است، دویست و چهار درهم. این احتمالا این طور بوده که ایشان ۲۰۴ درهم را کنار گذاشته، به عنوان اینکه آن شخصی که مسافر بوده، تا بیاید و به او بدهد. حضرت فرمودند لازم نیست این رقت بها زرعاً، این نکته اش شاید این باشد. لازم نیست که شما کنار، بگذارید در اموالتان، چون مبلغش معین است و اعتبار به مالیت است، لازم نیست که عین آن ۲۰۴ درهم، تدریجا روزی پنج درهم، ده درهم، بیست درهم، به حسب امکان بدهید تا ۲۰۴ درهم تمام بشود.

چون دو تا نکته عرض کردیم فرق بین این دو تا روایت است. در روایت بعدی که می گوید اترکه بحاله، دارد مال، ندارد که درهم بوده. یک مالی بوده، ممکن است مثلا این یکی درهم نبوده، مثلا فرض کنید پتویی بوده، فرش بوده، چمدانی بوده، یک چیزی از این قبیل بوده است.

غرض به هر حال چون دو تا نکته عرض کردیم، این هم یک نکته دیگری که بعد در روایت به ذهنم آمد عرض کنم.

و نکته دیگر این بود که چون من شک کردم که مرحوم کلینی چون صاحب رسائل که این را در مجهول المالک آورده بود. در ذیل عنوان مجهول المالک. مرحوم کلینی شک کردم در عنوان لقطه آورده باشد. نگاه کردم، نه کلینی هم در عنوان میراث مفقود و آنجاها در ارث آورده است. در لقطه این حدیث را نقل نکرده است. و حق هم همین است. انصافا این دو تا حدیث هیچ کدامش موردش، مورد لقطه نیست.

کار درستی کردند کار دست همین است.

عرض شد وجوهی برای مجهول المالک در کلمات اصحاب ما آمده است. که ما برای حالا تسهیل امر، بعضی جاها هم تماما عبارات مرحوم آقای خویی را نقل می کنیم.

الوجه الرابع که احتمال چهارم يجب حفظه حفظ مجهول المالک لمالکه و الايصاء به عند الوفاة للروایات، البته این که می گوید حفظ بکن و دست نزن، و نگه بدار، این همان روایتی است که خواندیم. خیلی هم مفصل صحبت کردیم. و آن اینکه مال ذمه بوده است. عنوان

ذمه کسی از من می خواسته و رفته و پیدا نشده، حضرت می فرماید که اطلب، بعد می گوید طال علی فاتصدق به، فقال اطلبه. آن روایت به نظرم داود بن ابی یزید بود.

به هر حال اسم راوی یادم رفته است. عرض کنم که این روایت را در آنجا خواندیم. مفصل شرح دادیم. از این روایت در می آید مخصوصا چون دارد بله، نه روایت معاویه بن وهب بود. قال ان ذلک تالف او تصدق به قال اطلبه؛ و در کتاب فقیه دارد که و روی فی هذا خبر آخر ان لم تجد له وارثا و علم الله منك الجهد یا جهد یا جد در بعضی هم جد است، فتصدق بها. که عرض کردیم این ذیلی را که مرحوم صدوق آورده، این با سند آمده و ربطی به این ندارد. حالا چرا ایشان در اینجا آورده، و العلم عند الله.

به هر حال ایشان می فرمایند که الوارد فی مستأجر فقد اجیره و لم یقدر علی ایصال حقه الیه؛ که عرض کردیم ظاهر آن روایت موردش اصولا درست است مجهول المالک است، اما موردش مورد به اصطلاح بله، مالی است که در ذمه است نه عین خارجی. و عرض کردیم در ذمه یک مشکل دیگری هم دارد، غیر از مسئله این که چه کار بکند، و آن اینکه تعیین ذمه در خارج این احتیاج به دلیل دارد. یا اذن مالکی می خواهد یا اذن شرعی می خواهد، شارعی می خواهد، یا مالکی یا شارعی. چون من اگر به یک آقایی مدیون بشوم صد هزار تومان را کنار بگذارم به عنوان دین ایشان، که بدهم و تلف بشود. من این به درد او نمی خورد، می گوید من نگرفتم تا من نگرفتم صد هزار تومان را باید بدهی. پس در آنجا یک مشکل دیگری هم دارد.

بله، فقط نتیجه اش تفریق قائل بشویم بین ذمه و عین که چون در آن مسئله شده بعد توضیح بیشتری می دهم.

عرض کردیم خود ما گفتیم میل ما بد نیست که بین ذمه و بین عین فرق بگذاریم.

این راجع به این روایت. و یرد علیه اولاً، این که مرحوم استاد اشکال می کنند من به خاطر یک جهتی عین عبارت ایشان را می خوانم: ان هذه الروایات انما وردت فی معلوم المالک، روایات نیست، یک روایت است. الذی لا یمکن الوصول الیه، چون عرض کردیم بحث تارة در مجهول المالک است. اخری معلوم المالک است لکن لا یمکن الوصول الیه. می دانیم مالکش کیست، لکن رفته جایی که امکان وصول نداریم. می دانیم قطعا مثلا رفته فرض کنید اروپا، کدام شهر اروپا؟ نمی دانیم. پس مالکش معین است. شخص معین است، می شناسیم، اسمش، رسمش، پدرش مادرش، همه خصوصیاتش را می دانیم، اما جایش را الان نمی دانیم. این را من چند دفعه عرض کردم چون بعد هم خواهد آمد. خودش عنوانی دارد که آیا معلوم المالکی که لا یمکن الوصول الیه به حکم مجهول المالک است یا نه؟

عرض کردیم مرحوم صاحب جواهر هم من جمله دارد که سهم امام ولو مال امام معصوم (ع) است؛ چون الان جای ایشان معین نیست، حکم مجهول المالک پیدا می کند. و لذا ایشان احتیاط ایشان گفته مثلا به نیت تصدق عن بقية الله (ع). کسانی که بحث تصدق عن بقية الله (ع) را در سهم امام (ع) مطرح کردند نظرشان بر همین مجهول المالک است. که مثلا ولو معلوم المالک باشد، لکن بما انه لا يعرف می شود مجهول المالک.

ان هذه الروایات فی معلوم المالک الذی لا یمکن الوصول الیه فلا صلة له بمجهول المالک؛ این روایات ربطی به مجهول المالک ندارد.

و دعوی ولكن اگر کسی بگوید که ملاک یکی است، ان الملاك بين الموردين واحد، ملاک

س: مفقود همین را می گوئیم شخصی مفقود است یعنی همین؟ می شناسیمش ولی مفقود شده

ج: خب آن دلیل آمده که چهار سال صبر بکنید.

س: این مفقود نیست؟

ج: نه این دلیل نمی خواهیم بگوئیم چهار سال همان وقت صدقه بدهیم. مجهول المالک حسابش بکنیم. و فوت هم یعنی بحث ورثه

هم نیست.

و دعوی ان الملاك بين الموردين واحد، این ادعا که ملاک یکی است. و هو تعذر ایصال المال الى مالک؛ ملاک این است، حالا

می خواهد مجهول المالک باشد، می خواهد معلوم المالکی باشد که لا یمکن الوصول الیه.

دعوی جزافية، این هست، این مثل همان قیاس است. یک دعوی قیاسی است. لا طریق لنا الى كشف هذا الملاك كما عرفت؛ دلیلی

این در روایتی چیزی این ملاک نیامده است که ما طبق ملاک. ظاهرش عنوان مجهول المالک است. آن هم ظاهرش عنوان معلوم المالک

است، لکن نمی توانیم به او برسیم. مثلا زندان است، می دانیم زندان است، اما نمی توانیم به او برسانیم. امکان ایصال به او ندارد.

این پس ایشان آقای خویی می خواهند بگویند اگر معلوم المالک شد، بله، ما حکممان این است.

اینجا این صفحه ۵۲۱ است ظاهرا این صفحه ای که دست من است. ایشان در اینجا این را فرمودند الان خیلی عجیب است یا من بد

می فهمم نمی دانم شاید هم احتمالا کج فهمی بنده باشد. درست یک ورق بعد است، یعنی صفحه ۵۲۳، یعنی نمی دانم حالا شاید از نظر

درسی یک روز بین دو تا درس فاصله بوده است. ایشان در صفحه ۵۲۳ چون شیخ دارد عرض کردم این مسئله از حکم تعذر الایصال المالک، شیخ دارد. ایشان عبارت شیخ را آورده، حکم تعذر الایصال، بعد فرمودند اقول. خود مرحوم استاد، المورد الذی لا یمکن ایصاله قد یمکن مجهول المالک من جمیع الجهات و قد یمکن معلوم المالک مع کونه مشتبهاً بین الافراد، بله، و قد یمکن المالک معلوماً من جمیع الجهات لکن یتعذر ایصال المال الیه لمانع خارجی کأن یمکن المالک فی سجل او مکان بعید، یتعذر الوصول الیه و یمجرى علیه حکم القسم الثانی. للروایات المتقدمه ایضاً لان المستفاد منها ان المناط حالاً کلمه مناط، ملاک را کردند مناط. ان المناط فی ذلک تعذر ایصال المال الی مالک؛ خیلی عجیب است من نمی فهمم. یا ما عربی مان خراب شده یا ... صفحه درست یک ورقه یعنی، چون ایشان دارند و دعوی ان الملاک بین الموردین واحد و هو تعذر الایصال المال الی مالک دعوی جزافیه، لا طریق لنا الی کشف هذا الملاک.

خب طبعاً این مفتاح یعنی این کتاب به اصطلاح مصباح الفقاهه را خب جوان تر بودند نوشتند خب این اواخر، لکن این مقدار اختلاف را فکر نمی کنم، یا من نمی فهمم، می گویم ایشان می گوید این ملاک را ما قبول نداریم این صفحه ۵۲۱. در صفحه ۵۲۳ می فرمایند و یمجرى علیه حکم القسم الثانی للروایات، لان المستفاد منها ان المناط فی ذلک تعذر ایصال المال الی مالک؛ اصلاً مناط تعذر است.

نفهمیدم حالا به هر حال آقایان مراجعه کنند شاید یک چیز دیگری در بیاید.

علی ای حال کیف ما کان چون خیلی نزدیک است. شاید اصلاً احتمالاً هر دو مطلب را در یک روز در درس فرمودند. اول درس و آخر درس. مثل اینکه من امروز در یک درس هر دو را جمع کردم. فعلاً که نفهمیدم ایشان مرادشان چیست.

س: نقل قول از کسی نیست؟

ج: نه اقول دارد ایشان. نمی دانم.

نه اصلاً تصریح می کند لان المستفاد مناط فی ذلک تعذر الایصال المال الی مالک؛ و ایشان هم می گوید و دعوی ان الملاک واحد و هو تعذر الایصال المال الی مالک؛ دعوا جزافیه. من نفهمیدم دو تا با همدیگر را چه کار بکنیم. فعلاً که سر در نیاوردیم. مگر چیز دیگری مراد بوده، یا بعد برگشتند از این حرف. حالا مثلاً اول نوشتند، اول مطرح کردند روز بعد برگشتند.

علی ای حال خیلی فقط کلمه ملاک و مناط فقط فرقی همین است و الا هر دو مثل هم هستند. یکی را فرمودند این در می آید که مناط یکی است. یکی را می گویند نه این جزاف است. لا طریق لنا الی کشف هذا الملاک کما عرفت.

.....
علی ای حال چون این بحث جداگانه خواهد آمد ما همان جا متعرض بشویم. اجازه بدهید بحث آینده. دیگر حالا چون طولانی می شود هر بحثی را بخواهیم تداخل اباحت بشود.

و ثانيا انها وردت فی الحق الکلی الثابت فی الذمه؛ این حرف خوبی است. این حرف را ما سابقا گفتیم، که این روایت موردش ذمه است. روایت دیگر در باب مجهول المالک موردش عین است. ما بیاییم بین عین و ذمه فرق قائل بشویم.

نکته فنی اش هم واضح است. چون فقط این نیست که صدقه بدهیم یا ندهیم. حالا فرض کنید من یک آقای از من پولی می خواهد، نمی شناسم کیست، رفته ورثه اش نمی دانم زنده، خودش زنده، ورثه هست یا نیست، اصلا حیات دارد یا ندارد، یا یک مجهولی بوده اصلا اسمش را نشنیدیم، یک روز آمده کار کرده، نمی دانیم اصلا اسمش چه بود، کجا رفته، این که من بخواهم صدقه بدهم، مشکل دیگری دارد. فرض کنید این آقا پنجاه هزار تومان از ما می خواهد، یک روز کار کرده، کارگر است، پنجاه تومان، من یک پنجاه هزار تومان بردارم صدقه بدهم کی گفت اصلا این فراغ ذمه بیاید. این مشکل این است. چون در باب کلی احتیاج به تعیین دارد. اگر روایت آمد امام (ع) فرمود یا خود مالک اجازه داد قبول است. و اما اگر روایت نیامد، اصلا این که این پنجاه هزار تومان خارج من دقت کردید؟ صدقه آن مال مجهول المالک این اصلا صدقه بودنش محل اشکال است. چون آن که من داشتم ذمه بوده، این که آن ذمه است این خارج است دلیل می خواهد. ممکن است من بیست تا پنجاه هزار تومان بدهم، باز ذمه به حال خودش محفوظ باشد.

س: تنها کاری که می توانم بکنم این است که صدقه بدهم. حالا اگر بعدا پیدا شد جبران بکنم

ج: کار نیست. نه. لذا امام (ع) فرمود اطلبه. همین جور دنبالش بکن. برو دنبالش. چون این نکته اش این است، اطلبه امام (ع) اجازه ندادند که این تبدیل به عین باشد. باید مالک بیاید.

علی ای حال این را چون من بعد هم باز در نتیجه نهایی عرض می کنم. لذا اینجا فقط به همین مقدار اکتفا می کنیم. به نظرم می آید اینجا آقای خوبی شاید از مرحوم ایروانی استادشان گرفته باشند. چون ایروانی هم همین احتمال را بعد می دهد. همین طور که من عرض کردم، چون بعضی از آقایان گفتند که قائل داریم یا نه؟ بله، این هست. ایروانی هم این احتمال را می دهد که فرق بگذاریم در مجهول المالک بین عین و ذمه، و کلی به اصطلاح آقایان.

س: اگر این طوری باشد آن وقت مثلا یک عینی در دست کسی بود، بعد این تلف شد، آن وقت باید بگوییم که بین آن زمانی که تلف شده، با آن زمانی که تلف نشده تفاوت دارد حکم؟

ج: نه دیگر تلف شد، آن پیشش بوده، در ذمه اش بوده، چون در ذمه اش بوده آن باید همان عین را حساب بکند. این از اول به طور کلی

بوده است.

س: مثلاً باب لقطه اگر تلف شد این به ذمه اش منتقل نمی شود؟

ج: آن در باب لقطه اگر در ایام تعریف باشد، نه، چون اجازه دارد. طبق حساب هایی که مثلاً وظیفه اش صدقه بوده، نداده، تلف شد،

باید بدهد.

و هو ليس في معرض التلف، لك يخاف عليه من بقاءه و كلامنا في العين الخارجی؛ این حرف، حرف بدی نیست. این تفکیک و تفصیل

ما بین ذمه و بین عین، حرف بدی نیست.

ثالثاً انها وردت فی قضیه شخصیه فلا يمكن التعدی عن موردها الى غيرها؛ خب این مطلب سوم که قضیه شخصیه باشد، این احتیاج

به دلیل دارد. و الا ظاهرش یک مسئله عین است، مسئله ذمه است. یک کسی از من پولی می خواهد، کارگری کار کرده، نمی شناختمش

کیست، آوردند بچه ها یک کارگری آوردند، همسایه یک کارگری آورده، به همسایه می گویم کیست می گوید نمی شناسم، من هم

نمی شناسم، ما باید به این آقا پنجاه هزار تومان بدهیم، رفته، هیچ چی هم خبر نداریم اصلاً خودش کی بوده، بچه هایش کی بودند، اصلش

کجاست، فامیلش کجاست، اینجا امام (ع) می فرماید اطلبه. دنبال باش.

بله، یک نکته ای را من عرض کردم آقایان دارند که عند الوفاة یوصی به؛ همین جایی که آقای خویی هم دارد. یا بعضی گفتند عند الوفاة

ينتقل الى العين، ما این احتمال را دادیم بحث را مطرح کردیم؛ چون دیگر سابقاً هم مطرح کردیم، بعد هم در آخر جمع بندی شاید اشاره

بکنم. مطرح کردیم شاید تعبیر به اطلبه نه تعبیر هو فی ذمته، اطلبه، چون تعبیر به فعل رفته، که تکلیف باشد. بعید نیست از همین تعبیر بشود

استفاده کرد که اگر فوت کرد، دیگر ساقط می شود. نه اینکه یوصی الی غیره که آقای خویی اینجا دارند.

آقایان از اطلبه فهمیدند این در ذمه اش است. لذا گفتند عند الوفاة یوصی، یا به اصطلاح این را وصیت بکنند، یا اگر هم وصیت نکرد،

این دین را کنار بگذارند تا مالکش پیدا بشود.

این هم این.

این که قضیه شخصیه باشد، این الان انصافا دلیل می خواهد. و این خیلی مشکل است یعنی اثبات این که این قضیه شخصیه است کار مشکلی است.

لا يقال نعم لا بأس بالالتزام بذلك قبل اليأس عن الوصول المالك، که وصیت بکند. راست است؛ چون در مقام طلب است درست است.

لا يقال ان التصرف في مال الغير حرام مطلقا، فيكون الامر بالتصدق بمجهول المالك قد وضع بعد الحظر، منع، حظر یعنی منع، چون مجهول المالك است نمی شود. فلا يدل على الوجوب؛ این امر دلالت بر وجوب نمی کند.

من عبارت را می خوانم برای نکات. در نکته ای که در کلام ایشان تعلیق هست این امر به تصدق از کجاست؟ فیکون الامر بالتصدق. امر به تصدق به مجهول المالك نه لقطه. لقطه که از زبان پیغمبر (ص) نقل شده، از زبان مبارک ایشان نقل شده است. این که ما در باب مجهول المالك امر به تصدق داریم، تا بگوییم این امر بعد از حظر است، یا توهم حظر است.

فلا يدل على الوجوب، و عليه فلا مانع من كون الواجد مخيرا بين التصديق به و بين حفظه لصاحبه ولو بالايضاء به عند الموت، مخیر باشد بین این دوتا.

ما عرض کردیم آقای خویی اینجا جدا نفرمودند. این احتمالات که مخیر بین دو تا سه تا باشد، این احتمالات ثنائی یا ثلاثی قرار دادیم. چون آقای خویی فرمودند هشت وجه وجوه، و وجوه را تا حالا خواندیم. الان وجه چهارم هستیم. این وجوه تماما وجوه احادی هستند. مراد ما از وجوه ثنائی و ثلاثی این است. مخیر باشد بین تصدق و بین الايضاء.

و عليه فلا مانع من كون الواجد مخيرا بين التصديق و بين حفظه لصاحبه؛ روشن شد؟ چون آن امر الزام آور نیست، چون تصرف در مال غیر صحیح نیست، امام امر دادند به تصدق. این امر امام در مقام حظر است یا توهم حظر است لا اقل که مثلا نمی توانیم تصرف بکنیم، امام فرمودند نه می توانید تصرف بکنید.

پس می توانیم ما دو کار بکنیم، یا تصدق بدهیم یا حفظش بکنیم و وصیت بکنیم به مالک داده بشود.

فانه يقال الميزان في ورود الامر مورد توهم الحظر هو ان يتعلق الامر بعنوان تعلق به النهی، به همان عنوانی که نهی به آن تعلق گرفته، او کان معرضا له، تعریض، گوشه، کنایه به آن داشته باشد.

.....
کالصید الذی نهی عنه فی الاحرام، مثل صیدی که در احرام از آن نهی شده است.

و اذا حللتهم فاصطادوا، این فاصطادو را گفتند این نیست که هر کسی از احرام در آمد برود یک صید انجام بدهد. فاصطادوا یعنی جایزه بعد احلال.

و امر به بعد الاحلال و ما نحن فیه لیس کذلک، اما ما نحن فیه این طور نیست. فان النهی قد تعلق بالتصرف در اموال مردم، بدون اذنهم. و الامر قد تعلق بالتصدق بمجهول المالک، بعد الفحص؛ این که نهی تعلق بالتصرف درست، اما اینکه امر به تصدق از کجاست؟ نه.

بمجهول المالک بعد الفحص و الیأس من الظفر بصاحبه، فلا یرتبط احد الامرین بالآخر، این مطلبی که ایشان فرمودند روشن نیست، نه. این نکته عرفی دارد. این نکته ای نیست که ایشان فرمودند که باید عین لفظش جایی بیاید. نکته عرفی است. یعنی یک نکته عرفی هست که اصولا حالا با قطع نظر از نهی، اصولا انسان در اموال مردم تصرف نمی کند. یعنی بعبارة اخری چند تا مسئله هستند که اینها قوام جامعه به آنها هست. لذا این افکاری که خیلی منحرف است، گاهی هم روی همین ها رفتند. یکی مسئله نسب است. یکی مسئله ملک است. اینها اموری هستند که قوام جامعه به آنها است. این تفکرات کمونیست ها که نسب را برداریم، ملک را برداریم، یک تفکر کاملا باطلی است که ادل الدلیل بر بطلانش همین است؛ یعنی اگر ملک در جامعه نباشد، این هرج و مرج، اصلا از جنگل هم بدتر است، از قانون جنگل هم بدتر است.

پس این مطلب که انسان تصرف در ملک کسی نکند، دست نگه بدارد، این ارتکازی عقلا است. در باب نهی در مقام حظر لازم نیست که دلیل لفظی باشد، چون من این مال مردم است، مال من نیست، در اینجا من مثلا می آید می گوید صدقه بده. خب می فهمیم این صدقه بده، یعنی نباید بگوییم واجب واجب است. چون اصل صدقه دادن حرام بود، به همان ارتکاز خودمان در ملک.

بله عرض کردم اگر مبنا را از ریشه عوض بکنیم، حالا ایشان بهتر این بود که مبنا را اگر عوض بکنیم. و آن مبنا این است که اگر رابطه علمی خوب دقت بکنید، رابطه علمی بین مال و مالکش قطع بشود، آیا معنایش این است که رابطه اعتباری قطع شده؟ اگر من می دانم این کتاب سابقا ملک کسی بوده، الان نمی دانم ملک کیست؟ در آنجا مانده مالکش را نمی شناسم. آیا جهل من آن اعتبار ملکی را بر می دارد یا نه؟ بله اگر گفتیم بله، احتیاج به این حرفها نداریم.

اگر جهل من اعتبار علمی را برداشت، دیگر اینجا توهم حظر نیست. می توانم صدقه بدهم، حالا گفت بیا صدقه بده، می گوییم بله متعین در صدقه است. چون این دیگر ملک نیست. اگر جهل پیدا شد، عرض کردیم نکته اساسی ابتدائا این است که نفی علم، خروج از

ملک می آورد یا نه؟ و عرض شد که نمی آورد. نفی علم خروج از ملک نمی آورد. هنوز آن اعتبار ملکیتی بین ملک و مالک وجود دارد. اعتبار از بین نرفته است. اعتبار به حال خودش محفوظ است. چون اعتبار وجود دارد، دقت می کنید؟ اگر شارع آمد گفت صدقه، خب چون اعتبار وجود دارد من حق تصرف ندارم.

پس عرض کردیم که نکته فهم یک مطلبی است نصوص را با مراجعه ارتکازات باید حساب کرد. مثلاً همین آیه مبارکه (فکلوا منها و اطعموا البائس الفقیر)؛ خب این توش، الان عده ای از فقهای ما فتوا دادند به وجوب تقسیم همان قربانی به سه قسم.

ما عرض کردیم ظاهرش احتمالاً در مقام توهم حذر است. حالا در آیه نیامده حذر. چرا؟ چون در ذهنیت عرب جاهلی یعنی عربی چون عرب جاهلی چیز می آمد، اصطلاحاً چیز می آمد، حج را انجام می دهند. در ذهنشان این بود که ما که حالا قربانی کردیم، این قربانی را لله قرار بدیم.

اصولاً عرض کردم در تاریخ بشر متعارف این بوده آن چه را که به عنوان قربانی می آوردند فرض کنید برای معبد می آوردند. جلوی معبد می کشتند همان جا می گذاشتند می رفتند. اصلاً قربانی تصورشان بر قربانی این بود که این از ملک من خارج است. اصلاً جزو ملک من نیست. از ملک من نذر هم همین طور بود. تصورشان این بود که با نذر از ملک من خارج می شود. وقتی من برای معبد یا برای راهب، یا برای آن فرض کنید جادوگر این را اینجا می کشتند، انحاء تصرفاتی را که بشر انجام می داد، حاکی از این بود که دیگر قطع رابطه ملک با آن می کرد.

مثلاً در عده ای از معابد همان جلو آتشی روشن بود، این را می سوزاندند. سوزاندن یعنی از ملک من خارج است، این لله است. یا همان جا رهایش می کردند. حالا آن روحانی یا کاهن می آمد آن را بر می داشت و می برد.

این تصور بود، و این تصور اصلاً خود مکه می گویند در اصل به معنای محرقه است یعنی جای سوزاندن قربانی. وقتی می آمدند مکه قربانی هایشان را در مکه می سوزاندند. وقتی هدی بود که می گفتند این لله بود دیگر، اصلاً کلمه مکه و لذا هم در روایات ما محل قربانی یا منی است یا مکه؛ چون در این دو تا جهت، در این دو منطقه، جای دیگر هم قربانی ها را نمی سوزاندند. یعنی قربانی را ول می کردند، حالا سوزاندن هم نبود، ول می کردند. آیه آمد نه خودتان بخورید. بله، در باب كفاره در باب حج، خود انسان نمی شود بخورد، اما در باب قربانی خودتان.

و لذا سر این که اصحاب یعنی علما یعنی اصحاب ما از آن استحباب تثلث فهمیدند نه وجوب تثلث؛ چون گفتند این در مقام توهم خطر است. توهم خطر به لفظ نیامده است. به ارتکاز خارجی است. دقت کردید؟ اگر کسی قائل هست به توهم خطر این که ایشان فرمودند مناط این است، مناط این نیست. مناط لفظی هم دارد، مناط قانونی هم دارد، مناط ارتکاز عقلایی و عرفی هم دارد.

مثلا مسئله ملکیت، این مناطش این است. نکته اش این است؛ اگر شما جهل پیدا کردید، این را از ملک او خارج شد، یک حساب دارد. هنوز به ملک او موجود است خب ملک اوست دیگر شما نمی توانید تصرف کنید. لذا می گوید اگر این این طور استظهار می کند، می گوید اگر شارع آمد گفت صدقه بده، نه اینکه صدقه متعین باشد، یک اصطلاحی دارند که اطلاق الصیغه يقتضی العینیه و التعینیه و النفسیه، هست دیگر در آقایان. بعدی ها هم مناقشه کردند در اطلاق، ما هم توضیح دادیم که این اطلاقی که در کفایه آمده دو جور است، یک جور نیست که حالا شرحی دارد. و این اطلاق که ایشان تصور کردند یک جایش یک جور اطلاق است یک جایش جور دیگری است. حالا جایش اینجا نیست.

عینیت به این معنا. وقتی گفت تصدق بکن، یعنی و به اصطلاح تعیینت، یعنی خود صدقه و واجب کفایی نیست، البته اینجا مراد عینیت نیست، مراد تعیینیت است. تعیینیت یعنی شما فقط صدقه بده، دیگر تخیر نداری. اطلاق صیغه اقتضای تخیر نمی کند. اجازه تخیر نمی دهد.

ایشان این مستدل ایشان وجه را ناقص آورده، این مستدل می گوید نه آقا، درست است اطلاق صیغه اقتضای تعیین می کند، این قبول، لکن در ما نحن فیه به یک ارتکاز دیگری امر را در مقام توهم خطر می دانیم. پس تعیین درست نمی کند. یعنی مهم این است که می خواهد بگوید آقا این مال، مال صاحبش است، شما یا از شما از طرف او تصدق عنه، از طرف او صدقه بده، می گوید این معنایش تعیینیت که نیست. می شود هم نگه بداری وصیت بکنی تا به او برگردانند.

لذا ولو در روایت نمی دانم کلام استاد روشن شد یا نه؟ ولو در روایت امر به تصدق شده، لکن این از آن جاهایی نیست که بگویید اطلاق الصیغه يقتضی التعینیه، اقتضای تعیین دارد. معنایش این نیست که شما معینا باید صدقه بدهید. چون در مقام توهم خطر است. خطرش هم به این معنا؛ چون هنوز ملک دیگری است. با جهل از ملک او خارج نمی شود.

س: اصلا اطلاق درست نمی شود

ج: آهان اصلا اطلاق ندارد چون مقام توهم خطر است.

بله، این اطلاق منعقد نمی شود. البته اینجا اطلاق به یک معنایی چرا منعقد می شود. حالا نمی دانم چرا مرحوم استاد از آن راه نرفتند. دیگر خیلی وارد آن بحث بشویم طول می کشد. اشاره اجمالی عرض کردم.

این استدلالی که شده، نمی دانم انشاء الله روشن شد یا نه؟ پس ایشان دلیلشان این است که این در مقام توهّم حظر نیست؛ چون امر نخورده به آن جایی که قبلاً نهی بوده و حظر بوده است. جوابش روشن شد. در باب توهّم حظر لازم نیست که امر به عین، معیاری که ایشان فرمودند، مهم این است که آن باشد. آن حظر باشد یا توهّم، یا در دلیل لفظی باشد، یا در بقیه موارد که اثبات یک نوع مثلاً مناط شرعی بکنیم در شرع مقدس باشد، یا یک نوع قانونی باشد. در قانون باشد. یک نوع ارتکاز قانونی باشد.

ایشان می خواهد بگوید که ارتکاز قانونی ما داریم به طور کلی که بر اثر جهالت رابطه ملک قطع نمی شود، پس شما حق تصرف در این ملک ندارید. می خواهید بخورید استفاده بکنید، ندارید. روایت می گوید صدقه بده، می گوید خیلی خب، بسیار خب، روایت گفت صدقه بده، اما منحصر نیست. می خواهم صدقه ندهم، این را یک گوشه نگه بدارم، بعد هم به بچه هایم می گویم مواظب باشید این مال مردم است، صاحبش بیاید ببرد. به آنها هم بگوییم که اگر فوت کردید باز اعلام کنید، ولو بیست سال، سی سال، صد سال دیگر هم شده، صاحبش بیاید ببرد. روایت انحصار تصدق در نمی آید. تعیینی بودن، انحصار تعیینی بودن. مخیر است.

س: کسی قائل دارد که نفی علم باعث خروج ملک بشود؟

ج: احتمالش داده شده، در حد احتمال آوردند اما نه نداریم ما.

و لئن سلمنا ذلك في الروايات التي وقع السؤال فيها ابتدائاً عن الصدقة فهو لا يجري في رواية ابن أبي حمزة، علي بن أبي حمزة التي وردت في قصة الفتى الذي كان من كتاب بنی امیه، حالا اینجا فتی در لغت عرب جوان است، مراد جوان است. لکن فتی در لغت عرب جوانمرد هم می آید. حالا این آقا جوانمرد نبوده، ولو از کتاب بنی امیه بوده. چون حضرت فرمودند اخراج من جمیع ما اکتسب، فانها صریحة فی عدم الورد الامر بالتصدق فی مقام توهّم الحظر، نه صریح هم نیست. این روایت هم صریح نیست.

اذا الفتی انما طلبت تخلص اما اشتغلت به ذمته من اموال الناس؛ این نبوده فقط. این اگر روایت را دقت بکنید، به حضرت می گوید اولاً در روایت دارد که ائذن لی علی صاحبک؛ اصلاً معلوم می شود سنی بوده. معلوم نیست اصلاً شیعه باشد. نمی گوید ائذن علی الامام، بعدش هم بگوید من شیعه هستم می خواهم خدمت امام (ع) برسم. ظاهرش که سنی بوده. از سنی هایی بوده که در دستگاه بنی امیه بوده،

بعدش هم بالاتر از این از حضرت سوال می‌کند، من دلم می‌خواهد یک کاری بکنم که تو تضمین بهشت برایم بکنی، که قطعی باشد. حضرت فرمود تضمین قطعی قطعی اش این جوری است دیگر، چون در تمام اموال تو شبهه بنی امیه هست.

اذا الفتی انما طلبت تخلص اما اشتغلت به ذمته، این نیست؛ چون در آن روایت هم در ذیلش دارد که ما رفتیم در کوفه و ایشان تمام اموالش را صدقه داد. هیچی نماند، به حیثی که ما شیعه‌ها جمع شدیم یک مقدار برایش لباس و کفش و اینها ما برایش تهیه کردیم. لخت و عور مثلاً تنها مانده بود در خانه هیچی دیگر نمانده بود، همه را صدقه داده بود. بعد من رفتم مریض شد، رفتم عیادتش، در حال موت بود، گفت یا فلان اشهد فی هذه الساعة انما صاحبک وفا لی، حضرت وفا، یعنی من بهشت را دارم می‌بینم.

غرضم آن قطعا روایت قصه شخصیه است. من تعجب می‌کنم آن روایت قبلی را ایشان فرمودند قضیه شخصیه.

س: مضافا ضعیف السند است

ج: مضافا بله، چون ابن ابی...

س: خارج ممکن است همچین چیزی که واقعا

ج: بله آن هم حضرت تشخیص دادند که این آدم پاکی است، آدم خوبی است. حالا یک غلطی کرده رفته پیش بنی امیه، این مقامش فی نفسه خوب است. و الا بلا اشکال چون عرض کردم کرارا مرارا، حضرت از سال ۱۱۴ که بنابر معروف شهادت امام باقر (ع) است، حضرت منصب امامت دارند تا ۱۳۲ که بنی امیه منقرض شدند. البته از ۱۲۱ که زید قیام کرد در کوفه خیلی دیگر به قول امروزی‌ها شراره‌های انقلاب شروع شد. از سال ۱۲۱ تا ۱۳۲ که دیگر بنی امیه ساقط شدند. اگر این حکم بود، این همه کتاب و افراد عمال در بنی امیه بودند، همه‌شان باید. این که در یک مورد آن هم آمده، کاملا واضح است قضیه شخصیه است و الا اگر این وظیفه بود، اگر این وظیفه بود یعنی این که آقای خوئی، این باید امام (ع) اعلام می‌کرد هر کسی در بنی امیه بوده از شیعه و این که اصلا غیر شیعه هم هست، حتی شیعه برود تمام اموالش را بدهد صدقه بدهد. کاملا واضح است انسان، من تعجب می‌کنم. حالا ایشان فرمودند که لکن قد عرفت انها ضعیفة السند. اصلا صحیحة السند هم باشد، این روایت به درد فقه نمی‌خورد. تعجب است از ایشان قدس الله سره.

این اصلا قابل استشهاد در فقه نیست این جور روایت.

الوجه الخامس که وجه پنجم؛ البته این وجهی که ایشان در اینجا فرمودند شما می دانید که یک اصطلاحی دارند علما، مثلاً می گویند فی المسئلة اقوال، یا می گویند فی المسئلة احتمالات، وجوه.

اقوال یعنی بالفعل قائل دارد، وجوه نه مجرد احتمال است، حالا قائل باشد یا نباشد. ظاهراً مراد ایشان الوجه، مراد این است. مجرد احتمالاتی است که داده شده است. اما اینکه مثلاً بعضی از اینها مثل آن بحث هایی که دیروز خواندیم قائل داشته باشد معلوم نیست.

الوجه الخامس وجوب التصديق بمجهول المالك، اصلاً واجب است. و هذا الوجه هو الموافق لتحقيق؛ این موافق با تحقیق است. و تدل عليه مطلقات المتقدمة، من نفهمیدم مطلقات متقدمة کجاست. حالا بعد آقایان انشاء الله پیدا کنند.

بل الروایات الخاصة الوارد فی موارد عدیده؛ دارد، اما اینها همه خصوصیت دارند. این طور نیست که بشود قاعده

التي تقدمت الاشارة اليها انفا، لأنها و ان وردت فی المال المفقود صاحبه، الا انها تدل على ثبوت التصديق بمجهول المالك بالاولوية القطعية، دیگر چون ادعای قطع فرمودند و آقایان هم قطع پیششان حجیت ذاتی دارد، دیگر نمی شود با آنها مناقشه کرد. ما چون حجیت ذاتی را از همان اول قبول نکردیم که دیگر از این حرفها نزنیم.

ولا بد من تقييدها باليأس عن وصول للمالك، فقد عرفت فی ما سبق، ان مقتضى الاية که عرض کردیم از آیه این معنا در نمی آید. وجوب رد الامانة الى اهلها مع التمكن؛ اینها این تمکن، تمکن عقلی است نمی شود تقييد دليل بزند. لفظی نمی شود.

دیگر خیلی باز صحبت نمی کنیم که خدای ناکرده اهانت به استاد نباشد.

و اما صورة ظفر، يأس عن الظفر فلا تكون مشمولة للاية بل تبقى تحت روايات مذكورة؛ چون ایشان ادعا کردند مطلقات و روايات و اینها، چون قبل از ایشان مرحوم شيخ هست. من اینجا گفتم که عبارت شيخ را بخوانیم چون ما دلمان می خواهد در مسائل چند تا مصدر خوانده بشود.

مرحوم شيخ هم همین بحث را دارد، همین احتمالات را مطرح کردند. چون نخواندیم در، گاهی اوقات در خود بحث می خوانیم.

عرض کنم که مرحوم شيخ در بحث جوايز السلطان بله، متعرض این بحث شدند که آیا بله، ایشان در این مجلدی که این چاپی که دست من هست، جلد ۲ مکاسب، در صفحه ۱۸۸، ایشان فرمودند ثم الحكم می خواهم بین عبارت شيخ با وجهی را که استاد الروایات المطلقات المتقدمة، ثم الحكم بالصدقة هو المشهور ما نحن فيه اعني جوائز الظالم، و نسبه فی السرائر الى رواية اصحابنا؛ در کتاب سرائر این عبارت

سرائر را بیاورید، الی روایه اصحابنا، فهی بینید مرسله مجبوره بالشهره، اصلا یک روایت مرسل آن هم در یک کتاب، بله، مؤیده، حالا ایشان بعد از این مطلب، البته ایشان در جوائز السلطان آورده، خب جوائز الظالم مفروض کلام این است که می دانیم مجهول المالك است.

دو: مؤیده بان التصدق اقرب طرق الايصال، دقت می کنید؟ این هم باز در سرائر دارد. عفوا این نکته بعدی را در سرائر دارد.

مؤیده بان التصدق اقرب طرق الايصال؛ و ما ذكره الحلی، صفحه ۲۰۴ این چاپ جدید جلد ۲. و ما ذكره الحلی که سرائر باشد، من ابقائها امانة فی یده و الوصیه معرض للمال یا معرض المال للتلف مع انه لا یبعد.

نکته سوم: دعوی شهادة حال المالك، مالک شهادت حال دارد که راضی است به تصدق. للقطع برضا، قطع داریم حالا این قطع هم از کجا پیدا شده، می گویم این مشکل قطع وقتی ادعا می کنند چیزی نمی شود گفت.

للقطع برضاه بانتفاعه بماله فی الاخره، دیگر حالا می گوید دست من در دنیا نرسید اقلا آخرت برای من بماند.

علی تقدیر عدم انتفاع به فی الدنيا؛ و هذا بعد از این دو تا موید و اقرب طرق، و العمدة ما ارسله فی السرائر، این که آقای خویی می فرمایند مطلقات، ما ارسله، حالا عبارت سرائر را هم می آورند که بخوانیم، اگر وقت امروز برسد. مؤیدا، حالا باخبار اللقطه شیخ رفته از اخبار لقطه.

عرض کردیم در اخبار لقطه مسلما تصدق، از لسان رسول الله (ص) وارد شده خب. لکن لقطه چه ربطی به مجهول المالك دارد؟

و ما فی حکمها، لقطه و چیزهایی که در حکم لقطه هستند. مثل همین مثالهایی که زدیم که اینها همه آن مال فندق و مال این جور چیزها و آن طرف از او پول می خواست که آن ذمه بود و ایشان گرفته حکمها.

و بعض الاخبار الوارده فی حکم ما فی ید بعض مال بنی امیه، به آن روایتی که الان خواندیم. گفت اخرج من جمیع ما اکتسبت فی دیوانه؛ بله، و ببعض الاخبار الوارده فی حکم ما فی ید بعض عمال بنی امیه الشامل باطلاقها لما نحن فیه من جوائز بنی امیه؛ چون آنجا هم توضیح دادیم، آن شخص ظاهرا ماهانه می گرفته، کار می کرده ماهانه، ما نحن فیه جوایز است. ایشان می گوید نه خب شامل می شود.

حیث قال اخرج من جمیع ما اکتسبت فی دیوانه، این جمیع شامل جوایز هم بشود. و مؤیده ایضا الامر بالتصدق بما یجتمع عند السياقین من اجزاء النقدین، سائق، زرگرها، که خواندیم. دو تا روایت است. این هم که گذشت که آن اصلا معلوم المالك است، معلوم شد شاید دو تا روایت باشد. این هم گذشت.

و ما ورد من الامر بالتصدق بقلة الوقف المجهول اربابه، این روایت حسن بن راشد بود، ابو علی بغدادی.

و بما ورد من الامر بالتصدق بما یبقى فی ذمة الشخص لاجير السئاجره، همین بحث ذمه ای که الان مطرح کردیم.

و مثل مصححة یونس قلت جعلت فداک کلنا مرافقین لقومه، ما این روایتشان را خواندیم، متش را هم با اختلافش متعرض شدیم. و

توضیحاتش را عرض کردیم.

نعم ینظر من بعض الروایات ان مجهول المالك مال الامام؛ دیگر رفت... پس دقت کردید؟ مرحوم شیخ انصاری با جلالت شأنش

برای تصدق این وجوهی را که الان عرض کردیم. مرسله سرائر، مؤیدا بان التصدق اقرب طرق الایصال، دعوی شهادة الحال برضی المالك،

و این روایاتی که الان آوردم که برایتان خواندیم.

تعجب است که مرحوم آقای خویی می فرمایند اطلاقات متقدمه ظاهر اطلاق.

عبارت حلی را آوردید آقا؟ بخوانید

س: و قد روی اصحابنا انه يتصدق به عنهم و يكون ضامنا اذا لم يرضى بما فعل، و الاحتياط حفظه و الوصية به

ج: و الاحتياط با اینکه اصحابنا روی احتیاط حفظه و الوصية به، خود ایشان اینطور فتوا داده است.

س: و قد روی انه يكون بمنزلة اللقطة و هذا بعيد من...

ج: این روی حتما مال آن لص، آن دزد هست که برداشت مال را برد آنجا که آن موردش لص بالخصوص است. بعد

س: لان الحاق ذلك باللقطة يحتاج الى دليل و يجوز ۴۱:۴۲

ج: خیلی خب یک عبارت این است، یک عبارت دیگر هم ابن ادریس دارد. فردا خودم می آورم دیگر حالا معلوم می شود ایشان عبارت

دیگرش را آورده است.

ابن ادریس این مطلب را در مجهول المالك از شیخ طوسی در نهایه نقل می کند. حالا چون یک دقیقه وقت هست. نهایه شیخ طوسی

صفحه ۳۰۷ را بیاورید.

این اقلا امروز خوانده بشود تا فردا تعلیق ما تمام بشود. ۳۰۷ همین چاپ متعارف نهاییه شیخ طوسی بیاورید آن عبارت هم خوانده بشود. من دیگر نیاوردم با خودم کتاب را که هم سنگین می شود، هم از این کامپیوتر خوانده می شود. اگر آقایان کسی بیاورید این عبارت را صفحه ۳۰۷ نهاییه شیخ قدس الله سره.

س: ابتدای عبارتش کدام است؟

ج: وسط صفحه می شود، اگر این

س: و من وجب علیه دین؟

ج: آهان و من وجب علیه دین

س: و من وجب علیه دین، و غاب عنه صاحبه غیبه لم یقدر علیه معها، وجب علیه ان ینوی قضاءه، و یعزل ماله من ملکه

ج: و یعزل ماله من ملکه؛ یعنی مالش را جدا بکند.

س: فان حضرته الوفاة اوصی به الی من یشق به

ج: ایشان وصیت را اول قبول می کند. اوصی به من الی من یشق به.

س: فان مات من له الدین،

ج: فرض آن طرف، فان مات من له الدین، آن که به اصطلاح طلبکار من است، آن فوت بکند.

س: سلمه الی ورثه

ج: به ورثه او بدهد. اینها که خب جای خودش

س: فان لم یعرف له وارثا

ج: آهان، این مجهول المالک می شود. فان لم یعرف له وارثا

س: اجتهد فی طلبه

ج: اجتهد فی طلبه

.....
س: فان لم يظهر به تصدق به عنه

ج: این تصدق را اینجا آوردند.

این تصدق در مجهول المالک اینجا آمده است. در عبارت شیخ در نهاییه. فردا توضیح بیشتری عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین